

با آموزش می‌توان جوانان و دیگران را از طریق پیوند دادن مشکلات شخصی و دغدغه‌های کلان، برای مواجهه با اقتدار توانا ساخت.

گفت‌وگو درباره خشونت؛



ویسایت نیویورک تایمز مجموعه مصاحبه‌هایی با فیلسوفان و نظریه‌پردازان انتقادی درباره خشونت ترتیب داده‌است. در پنجمین مصاحبه برد اوانز، مدرس ارشد روابط بین‌الملل در دانشگاه بریستول انگلستان و مدیر پروژه تاریخچه‌های خشونت با هنری ای.ژیرو، استاد دپارتمان مطالعات فرهنگی دانشگاه مک‌مستر اونتاریو، به گفتگو نشست‌است. «امریکا در نبرد با خود» آخرین کتاب منتشر شده هنری ای.ژیرو است.

نیویورک تایمز - برد اوانز: شما در اثر خود با خطرات ناشی از این مفاهیم مواجه شده‌اید؛ جهل و نیز چیزی که آن را خشونت «فراموشی سازمان‌یافته» نامیده‌اید. می‌توانید برای ما توضیح دهید که با این اصطلاح چه معنایی را مدنظر دارید و چرا باید درباره گونه‌های روشن‌فکرانه خشونت حساس باشیم؟

هنری ژیرو: شوربختانه در مقطعی زندگی می‌کنیم که جهل ظاهراً به یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در حیات سیاسی و فرهنگی امریکا بدل شده‌است. جهل تبدیل شده به نوعی سلاح برای انکار خشونت‌های گذشته. این مفهوم در فرهنگی آینده از نمود رسانه‌ای بالیده‌است که در آن دغدغه‌های عمومی در قالب وسواس‌های خصوصی، مصرف‌گرایی و سرگرمی‌های احمقانه درک می‌شود. چنان‌که جیمز بالدوین به‌درستی هشدار داده‌است، «جهل در پیوند با قدرت بی‌رحم‌ترین دشمنی است که عدالت ممکن است داشته باشد.»

نشانه‌های هشداردهنده در تاریخ بسیار آشکارند. ناکامی در آموختن از گذشته به نتایج فاجعه‌بار سیاسی انجامیده‌است. چنین جهلی صرفاً مربوط به فقدان اطلاعات نیست. این جهل مقولات سیاسی و آموزشی مختص به خود را دارد و همین مقولات فرهنگ‌سازند که فعالیت انتقادی و دموکراسی را تهدید می‌کنند. آنچه من «خشونت فراموشی سازمان‌یافته» نامیده‌ام، نشان می‌دهد که چگونه در سیاست معاصر احساسات جای خرد و نمود جای حقیقت را می‌گیرد و در نتیجه با ایجاد جریان بی‌پایانی از دانش تکه‌تکه‌شده و ریاکارانه تاریخ را پاک‌سازی می‌کند. در زمانه‌ای که افرادی چون دونالد ترامپ می‌توانند با تکیه بر ارزش‌هایی مانند «عظمت» جایگاهی کسب کنند و با تکیه بر این ارزش‌ها، خاطرات پیشرفت اجتماعی و سیاسی را که به نام عدالت و شرافت بشری به دست آمده‌است، از خاطره‌ها بزایند، این خود تاریخ و تفکر است که مورد هجوم واقع شده‌است.

زمانی که جهل اسلحه به دست بگیرد، ظاهراً خشونت نوعی تراژدی ناگزیر خواهد بود. کشتار جمعی در اورلاندو مثال دیگری است از وضعیت خشونت‌آمیز و اضطراری در عرصه فرهنگی و سیاسی جهان که با نفرت و هراس جمعی تغذیه می‌شود. چنین خشونت‌هایی نه تنها گفتار ستیزه‌جو و ایدئولوژی بنیادگرایانه را مشروعیت می‌بخشد و خشونت را تنها راه‌حل مسائل اجتماعی می‌بیند، بلکه اقدامات خشونت‌بار و غیرعقلانی علیه سایرین را نیز دامن می‌زند. با بی‌احترامی به شیوه متفاوت زیست دیگران، این کشتار بی‌پایان در جوی از تنفر و تعصب رشد می‌کند و با نیهیلیسم سیاسی هم‌داستان است.

البته می‌توان این کنش‌ها را مثال بی‌معنای دیگری از تروریسم رادیکال اسلامی دانست. این کار بسیار آسان است. با وجود این، مجموعه دیگری از پرسش‌ها همچنان باید طرح شوند: کدامین وضعیت عمیق‌تر سیاسی، آموزشی و اجتماعی به این فضای

تفر، نژادپرستی و تعصب اجازه داده که گفتار عمومی و جهان‌بینی‌ها را شکل دهد؟ نقش سیاست‌مداران نژادپرست و گفتار تهاجمی آن‌ها در فضای خشونت‌بار کنونی چیست؟ چگونه می‌توانیم با استفاده از آموزش، در کنار دیگر منابع، از تبدیل شدن سیاست به افسارگسیختگی جلوگیری کنیم؟ چگونه می‌توانیم با این وضعیت وحشتناک و تراژیک مقابله کنیم، آن‌هم بدون آنکه به سمت طرز فکر نظامی یا امنیتی عقب‌نشینی کنیم؟

برد اوانز: شما تاکید می‌کنید که آموزش برای هرگونه نقد ظلم و خشونت ضروری است. چرا چنین باوری دارید؟

هنری ژیرو: من به این پیش‌فرض معتقدم که آموزش برای دمکراسی ضروری است. هیچ جامعه دمکراتیکی نمی‌تواند بدون فرهنگی سازنده به حیاتش ادامه دهد. چنین فرهنگی باید مدارسی داشته‌باشد که بتوانند شهروندی تربیت کنند منتقد، ژرف‌نگر، دانا و خواهان مداخله در داورهای اخلاقی و خواهان اقدام مسئولانه و فراگیر در اجتماع. البته این آموزش نباید به مدارس محدود شود. این شیوه آموزشی در تضاد با رویه‌هایی است که آموزش را به منطق ابزاری محدود می‌کنند و به آسانی به نتایج خشونت‌آمیز می‌انجامند.

پس باید به یاد داشته‌باشیم که آموزش هم می‌تواند مبنایی شود برای تفکر انتقادی و هم می‌تواند محلی شود برای سرکوب و همین سرکوب است که تفکر را نابود می‌کند و به خشونت می‌انجامد. میشل فوکو نوشته که دانش و حقیقت نه تنها «به برقراری نظم و صلح تعلق دارند»، بلکه می‌توانند در کنار «خشونت، بی‌نظمی و جنگ» نیز یافت شوند. آنچه در اینجا اهمیت دارد، گونه‌ای از آموزش است که فرد به آن تشویق می‌شود.

تنها پایگاه این منازعات مدارس نیستند. «آموزش» در این راستا نه تنها شامل آموزش عمومی و سطح بالا می‌شود، بلکه همچنین طیف وسیعی از ابزارهای فرهنگی و رسانه‌ای نیز در این زمینه اهمیت دارند. این ابزارها به تولید، توزیع و مشروعیت‌بخشی به گونه‌های خاصی از دانش، ایده‌ها، ارزش‌ها و روابط اجتماعی می‌انجامد. به این مسئله بیندیشید که سیاست و خشونت هم‌اکنون با چه راه‌هایی با یکدیگر هم‌خبر می‌شوند و فرهنگ رسانه‌ای را تحت کنترل درمی‌آورند. بازی‌های ویدئویی با سبک تیراندازی اول‌شخص، امروزه بر صدر بازار بازی‌های رایانه‌ای نشسته‌اند. این در حالی است که فیلم‌های هالیوود نیز باز نمودی افراطی از خشونت‌اند و به تقویت فرهنگ ترس، تهاجم و نظامی‌گری می‌پردازند. نمود مشابهی نیز در آبرشکته‌های رسانه‌ای مانند فاکس قرن ۲۱، حکم‌فرماست که اخبار و بخش‌های سرگرمی خود را در این راستا عرضه می‌کنند.

با سستی ارزش‌های عمومی همراه با سستی عرصه‌های عمومی‌ای که آن ارزش‌ها را می‌آفرینند، الگوهای سرکوبگرانه آموزشی محبوبیت بیشتری یافته‌اند و محبوس‌ساختن انسان‌ها از آموزش آنان به مراتب آسان‌تر شده‌است. امروزه مدارس را می‌توان بر اساس زندان‌ها سازمان داد و به‌سادگی ضروریات شهروندی را به مصرف صرف فروکاست؛ درحالی‌که هرگونه مفهوم مسئولیت اجتماعی و تعهد اخلاقی از جامعه رخت برمی‌بندند.

برد اوانز: با نظر به هشدار هانا آرنه درباره اینکه نیروهای سلطه و استثمار به‌نوعی به «بی‌فکری ستمگران» نیاز دارند، ظرفیت تفکر آزادانه و آگاهانه چگونه به‌مثابه کلیدی برای مواجهه با اعمال خشونت‌آمیز عمل می‌کند؟

هنری ژیرو: جوانان می‌توانند به چالش کشیدن خشونت را بیاموزند؛ مانند جنبش‌های ضدجنگ در دهه هفتاد یا جنبش «زندگی سیاهان مهم است». آموزش چیزی نیست جز ایجاد ذهن‌های انتقادی و شهروندان مسئولیت‌پذیر. با آموزش می‌توان جوانان و دیگران را از طریق پیوند دادن مشکلات شخصی و دغدغه‌های کلان، برای مواجهه با اقتدار توانا ساخت. مفهوم آموزش به‌طور ویژه در مسائلی چون خشونت، خشونت علیه زنان و منافع عمومی کاربرد می‌یابد که به‌صورت انفرادی قابل حل نیستند. خشونت نه تنها جسم، بلکه روح را نیز ناتوان می‌سازد. چنان‌که پی‌یر بوردیو استدلال کرده است، خشونت در جانب باور و پذیرش می‌ایستد. اگر بناست با پیشنهاد روش‌هایی تازه برای تفکر درباره جهان و انتخاب‌های پیش رو، به جوانان در برابر خشونت کمک کنیم، آن‌ها باید توانا شوند تا خودشان را در تمام تحلیل‌های مرتبط با خشونت بیابند و با این کار باید فرایند مقابله با خشونت به‌نحو معناداری با زندگی‌شان پیوند بخورد.

بدون آگاهی عمومی دمکراسی اصیل وجود نخواهد داشت. درحالی‌که هیچ تضمینی وجود ندارد که آموزش انتقادی افراد ایستادگی آنان در برابر آشکال متنوع خشونت و سرکوب را برانگیزد، اما آشکار است که در نبود فرهنگ سازنده دمکراتیک، جریان‌ات ضدروشنفکری به‌نحو فراینده‌ای تفکر انتقادی را پایمال می‌کنند و دیوارها و جنگ به تنها راه حل چالش‌های جهانی بدل خواهد شد.

البته چندان آسان نخواهد بود که چنین فرهنگ آموزشی‌ای را در جامعه‌ای ایجاد کنیم که در آن، هدف از آموزش و پرورش با رقابت‌پذیری در اقتصاد جهانی پیوند می‌یابد.

برد اوانز: با توجه به این مسئله، در حال حاضر سیاست مشترکی برای قراردادن نظام آموزشی برای ایجاد «فضاهای امن» وجود دارد، به‌نحوی که دانش‌آموزان بتوانند در محیط خود احساس راحتی داشته‌باشند. این امر اغلب به عنوان محافظت از کسانی صورت می‌پذیرد که صدایشان ناشنیده مانده‌است. اما با توجه به مدعای شما درباره لزوم ایستادگی در برابر بی‌عدالتی، آیا این امر نشان‌دهنده رویکرد مسئولانه اخلاقی به چنین مباحث دشواری است؟

هنری ژیرو: فرهنگ رویه‌رشدی از انطباق با شرایط و سکوت وجود دارد که در این فراخوان برای ایجاد فضاهای امن و هشدارهای ابتدایی نیز می‌توان آن را مشاهده کرد. این امر نه تنها نوعی واکنش محافظه‌کارانه محسوب می‌شود، بلکه اغلب

لیبرال‌ها آن را به اجرا درمی‌آورند. آنان باور دارند که با بهترین نیت دارند کار می‌کنند. خشونت در آشکال گوناگونی ظهور می‌یابد و ممکن است به‌ویژه در نظام آموزشی آزردهنده‌تر باشد؛ آن هم زمانی که خشونت نادیده گرفته شود یا قربانیان سرزنش شوند.

دانش مسئله‌آفرین را نمی‌توان به سبب ناراحتی دانش‌آموزان محکوم کرد؛ به‌ویژه اگر میل به امنیت صرفاً برای محدودساختن دسترسی به دانش دشوار و منابع موردنیاز برای تحلیل آن دانش به کار گرفته شود. آموزش انتقادی را باید هنر امکانات دانست و نه فضایی مدیریت‌شده برای بزدلی، احتیاط و ترس.

ایجاد فضاهای امن در برابر این ایده قرار می‌گیرد که آموختن باید برهم‌زننده و دغدغه‌آفرین باشد و دانشجویان باید پیش‌فرض‌های عقل سلیم و عموماً پذیرفته‌شده را به چالش بکشند و برای مواجهه با واقعیات برهم‌زننده، به‌رغم ناراحتی ناشی از آن‌ها آماده باشند. وندی براون به‌عنوان دانشمند علوم سیاسی به‌درستی باور دارد که «عرصه آزادی عمومی بیان یکی از مصادیق امنیت احساسی یا اطمینان‌خاطر نیست» و حتی «آن چیزی نیست که گفتار سیاسی و عرصه عمومی وعده‌اش را می‌دهند». به‌نوشته براون «آموزش دانشگاهی باید فراخوانی برای تفکر، پرسش و تردید باشد و شما را دعوت کند به پرسیدن از هرچه از پیش مفروض داشته‌اید و آنچه می‌دانید یا دغدغه آن را دارید.»

این مسئله به‌ویژه در زمان مواجهه با آموزه‌های خشونت‌آمیز و سرکوبگر اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. درحالی‌که به حساسیت اخلاقی درباره این موضوع مهم نیاز جدی وجود دارد، مسئولیت مدنی ما ایجاب می‌کند که گاهی با وضعیتی کاملاً غیرقابل‌تحمل مواجه شویم. میل به فضاهای امن احساسی می‌تواند به نوعی گرایش به محافظت از برتری‌های فردی بدل شود؛ به‌ویژه زمانی که مسئله به مزیت‌های دانشگاهی مرتبط است. این امر با تلاش‌های مکرر دانشجویان برای انکار برخی سخن‌گویان دانشگاهی به سبب مجادله‌انگیز بودن نظریاتشان همراه می‌شود. درواقع بآنکه نیت این‌گونه اقدامات قابل‌درک است، مسیر برآمده از آن‌ها بسیار خطرناک است.

البته به‌طور طبیعی مواجه‌شدن با امر غیرقابل‌تحمل باید چالش‌برانگیز و ناراحت‌کننده باشد. چه کسی ممکن است با خواندن شهادت پریملوی از لحاظ ذهنی و روانی فرونریزد؟ یا با خواندن کلمات مارتین لوتر کینگ یا مالکوم ایکس احساس ناراحتی نکند؟ چنین وضعیتی‌هایی به تولید خشونت می‌انجامد و باید به لحاظ اخلاقی ما را نگران سازد و به رفتار مسئولانه وادارمان کند؛ نه اینکه موجب تسلیم‌شدنمان به نوعی واکنش خصوصی و احساسی شود که جایگزین زبان درمانگرانه برای مسائل سیاسی و جهانی می‌شود.

«دانشجویان در کلاس درس باید به‌جای به‌چالش‌کشیده‌شدن، محافظت شوند»؛ در اینجا اموری مهم‌تر از این ایده کودک‌انگارانه در کار است. همچنین این خطر وجود دارد که عملکرد بخش‌هایی از دانشکده‌ها که به طرح مسائل حساسی چون جنگ، فقر، خشونت، نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و نابرابری تمایل نشان می‌دهند، به‌طور دل‌سردکننده‌ای متأثر شوند. اگر جامعه آمریکا می‌خواهد روی افراد جوان سرمایه‌گذاری کند، ضروری است آنان را طوری آموزش دهد که در آن به چالش کشیده‌شوند، ریسک‌پذیری را بیاموزند، به پیرون از مرزهای ایدئولوژیک بیندیشند و گستره خلاقیت و دآوری انتقادی خود را افزایش می‌دهند. این امر نیازمند ساختار آموزشی پیچیده و تخریب‌کننده است.

برد اوانز: شما دانشگاه را محور جامعه مدنی و دمکراتیک قرار دادید. اما با درنظرگرفتن اینکه دانشگاه جدا از روابط سیاسی و بی‌طرف نیست، به گروهی از روشن‌فکران اشاره می‌کنید که با وسوسه قدرت فریفته می‌شوند. لطفاً درباره این مفهوم توضیح دهید.

هنری ژيرو: دانشگاه‌های دولتی در سراسر جهان مورد حمله قرار دارند؛ نه به سبب اینکه در حال شکستند، بلکه به این دلیل که [به لحاظ مالی] مستقل در نظر گرفته می‌شوند. این برخلاف نظام آموزشی کی-۱۲ است که تأمین مالی آن تا حدود زیادی اجباری است. توقف پشتیبانی مالی از دانشگاه‌ها به واکنش‌های ناگواری انجامیده‌اند: دانشگاه‌ها برای به‌کارگیری الگوهای مدیریت شرکتی، احساس نوعی اجبار می‌کنند. آن‌ها از طریق استخدام استادان متزلزل و پاره‌وقت به‌جای معلمان تمام‌وقت به‌طور جدی مانع آزادی دانشگاهی می‌شوند و به‌صورت فزاینده دانشجویان را چنان مصرف‌کنندگانی می‌نگرند که باید آن‌ها را با انواع حيله‌های دانشگاهی فریفت.

انتقاد من از این‌گونه روشنفکرانی که آن‌ها را روشن‌فکران دروازه‌دار نامیده‌ام، واکنشی ست به این جریانات مسئله‌ساز که در آن استادان تمام‌وقت و دارای مزیت به افرادی ایزوله‌شده تبدیل می‌شوند. چنین استادانی باور دارند که آموزش دانشگاهی نوعی فضای منفک از زندگی دنیوی ست که با روشن‌فکری بی‌طرفانه کاردینال نیومن در قرن نوزدهم هم‌داستان است. آن‌ها در قالب «حرفه‌ای‌گرایی» یا محکوم‌کردن استادانی که به مسائل کلان‌تر اجتماع می‌پردازند، از این بی‌تفاوتی اجتماعی دفاع می‌کنند. برخی از آن‌ها این رویکرد را تا آنجا ادامه می‌دهند که انتقاد از دانشگاه را اساساً معادل نابودکردن آن می‌دانند. در اینجا نوعی خشونت روشن‌فکرانه در میان است که نادیده گرفته می‌شود و کاربرد مدنی آموزش را انکار می‌کند؛ درحالی‌که پند حکیمانه هانا آرنت از یاد رفته‌است که «آموزش جایی است که در آن تصمیم می‌گیریم آیا جهان را آن قدر دوست داریم که در قبال آن احساس مسئولیت کنیم یا خیر.»

این روشنفکران که از پشتیبانی بنیادهای نیرومند محافظه‌کار و کمک‌های بی‌پایان مالی از نهادهای دفاعی و امنیتی برخوردارند، ظاهراً از یاد برده‌اند که در هر نوع دمکراسی، دفاع از دانشگاه به‌عنوان عرصه عمومی دمکراتیک، امری حیاتی ست. بحث این نیست که دانشگاه سکوت اختیار کرده؛ بلکه در مقابل، هر روز پشتوانه فکری را برای جنگ، پشتیبانی تحلیلی را برای مالکیت اسلحه و مشروعیت لازم را برای دیگر سیاست‌هایی فراهم می‌سازد که درنهایت به خشونت ساختاری و فقر می‌انجامد. این روشن‌فکران تنها به قدرت سیاسی تسلیم نشده‌اند؛ بلکه با آن تباخی کرده‌اند.

بردِ اوانز: احساس من این است که اثر اخیر شما نوعی به‌روزرسانی غمناک از مفهوم "دوران تاریکی" آرنت است که نشان فاجعه سیاسی و روشن‌فکری را بر خود دارد. چگونه می‌توانیم قدرت آموزش را طوری مهار کنیم که قادر باشیم تصویر آینده را به‌شکلی شمول‌گراتر و با خشونت کمتر بازسازی کنیم؟

هنری ژبرو: محاصره آموزش دانشگاهی از طریق قطع پشتیبانی مالی؛ از میان بردن موقعیت استادان دائمی، پیوند زدن تحقیقات با نیازهای نظامی یا به‌کارگیری الگوهای تجاری بهره‌وری و پاسخ‌گویی؛ این‌ها نه تنها برای استادان و دانشجویان که شکل‌دهنده نظام خودگردان دانشگاهی‌اند، بلکه برای خود دمکراسی نیز تهدیدی جدی محسوب می‌شود. راه‌حل‌های احتمالی برای چنین مشکلاتی پیچیده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را جدا از دیگر مسائل اجتماع بزرگ‌تر مطرح کرد؛ همچون قطع پشتیبانی از منافع عمومی، شکاف روبه‌گسترش میان فقیر و غنی، فقر و بالأخره دسترسی این مجموعه صنعتی و زندان‌گونه به زندگی افرادی که از لحاظ نژادی و طبقاتی در حاشیه قرار گرفته‌اند.

ما باید علیه پروژه‌های جنگیم که به‌گفته ژنی آر. نیکول، هدف آن «پایان دادن به تأثیر دمکراتیک دانشگاه بر کشور است.» برای نبرد با چنین جبهه‌ای استادان، جوانان و دیگر افراد خارج از دانشگاه باید به‌صورت جمعی با جنبش‌های وسیع‌تر اجتماعی برای دفاع از منافع عمومی همراه شوند. ما باید دریابیم که با قطع پشتیبانی دولت رفاه و برچیده شدن آن، دولت‌ها از پیگیری رفاه اجتماعی دور خواهند شد و دغدغه امنیتی را در اولویت قرار خواهند داد. ترسِ جانسین شفقت می‌شود و اصل اخلاقی بقای قوی‌تر جایگزین هر نوع احساس نگرانی مشترک درخصوص دیگران می‌شود.

موضوعاتی چون قدرت، طبقه و نژادپرستی در گفتمان مسئولیت فردی و خودیاری کاملاً فراموش می‌شوند. روشن‌فکران باید عرصه‌هایی عمومی بگشایند که در آن‌ها هویت‌ها، امیال و ارزش‌ها بتوانند به‌گونه‌ای پرورش یابند که نتیجه‌اش شکل‌گیری شهروندانی "خاص" باشد؛ یعنی شهروندانی که تمایل دارند هم برای حقوق فردی و اجتماعی مبارزه کنند هم برای آن ایدئال‌هایی که به دمکراسی نیابتی معنای حقیقی‌اش را می‌بخشند.

هر بحثی درخصوص سرنوشت آموزش دانشگاهی باید نشان دهد که وضعیت نابرابری فعلی در جامعه آمریکا چگونه این ساختار را شکل داده و آن را تشدید و تقویت می‌کند. [برای مثال] افزایش شهریه‌های دانشگاهی باعث بیرون‌ماندن بخش بزرگی از دانشجویان طبقه کارگر و متوسط از دانشگاه می‌شود. این نابرابری آشکار نه تنها در همین افزایش شهریه‌ها به چشم می‌خورد، بلکه در تغییر حدود دوسوم از موقعیت‌های شغلی استادان به‌شکل پاره‌وقت و عضویت مدعو در دانشکده‌ها نیز قابل‌مشاهده است. استادان باید دانشگاه را پس بگیرند و شیوه‌های اداره آن را به‌گونه‌ای اصلاح کنند که در آن قدرت تدریس و عمل‌کردن در عین حفظ شوون خود را داشته‌باشند. همچنین باید ضمن محکوم کردن شرکتی‌سازی دانشگاه و تصاحب قدرت توسط مدیران و کارکنانشان، این روند را برچینند. شمار این مدیران اینک از استادان نیز فزونی گرفته است.

دانشگاهیان باید برای حقوق دانشجویان نیز بجنگند تا شیوه آموزشی مبتنی بر ارزش‌های شرکتی برچیده شود. آموزش دانشگاهی حق است و باید رایگان باشد؛ چنان‌که در بسیاری از کشورهای جهان چنین است. رایین کلی به این نکته اشاره کرده که این شرایط به‌ویژه باید برای دانشجویان اقلیت‌ها برقرار شود. این موارد زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که بدانیم اینک جوانان اغلب از گفتمان دمکراتیک بیرون مانده‌اند. درواقع به‌جای سرمایه‌گذاری روی زندان‌ها و سلاح‌های مرگبار، امریکایی‌ها به جامعه‌ای نیاز دارند که روی آموزش عالی و عمومی سرمایه‌گذاری کند.

در اینجا مباحث بیشتری درباره نابرابری‌های موجود در عرصه آموزشی و اقتصادی و روشن‌ساختن آن‌ها وجود دارد. نگرستن به آموزش به‌عنوان شکل سیاسی مداخله، مسیر پیشنهادی به‌سوی عدالت نژادی و اقتصادی است که به بازسازی امید سیاسی تازه خواهدانجامید. دانشگاه در جامعه سالم نقشی تخریب‌کننده بر عهده دارد. دانشگاهیان باید در برابر ناملازمات بایستند و صدای بی‌صدایان و گروه‌های بی‌قدرت باشند؛ درحالی‌که حقیقت را در گوش مدافعان ثروت و قدرت نامحدود زمزمه می‌کنند. آموزش و پرورش باید مخرب و ناراحت‌کننده باشد؛ درحالی‌که به‌سختی در برابر نظام‌های پذیرفته‌شده می‌ایستند. این نیازها بسیار فراتر از رویکردی رادیکال است و گام‌های بسیاری را طلب می‌کند. اما درنهایت به آغازی تازه در مجادله درباره آموزش دانشگاهی در ایالات متحده معطوف هستند.

پی‌نوشت‌ها:

این گفت‌وگو در تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۱۶ با عنوان *Forgetting of Violence The* در وبسایت نیویورک تایمز منتشر شده است. برد اوانز، مدرس ارشد روابط بین‌الملل در دانشگاه بریستول انگلستان است. او مؤسس و مدیر پروژه تاریخچه‌های خشونت است که به نقد مسئله خشونت در قرن بیست‌ویکم اختصاص دارد. مهم‌ترین کتاب‌های او آینده‌های یک بار مصرف با هنری ژبرو و زندگی انعطاف‌پذیر با ژولیان رید به نگارش درآمده است.

منبع/ جهک

برچسب‌ها: آموزش و پرورش [1]  
آسب‌های اجتماعی [2]

